

20-02-2014

آیا میتوان دین و سیاست را در کشورهای اسلامی از هم مجزا نمود؟

دین کلمه عربی است که در فارسی این واژه را آئین و یا کیش ذکر میکنند دین در ادیان سمای تعریف مختلف دارد پیوند دین و سیاست در جهان پیشینه ای کهن دارد و روابط بین دین و سیاست امروزی دارای اقسام و طیف گسترده در میان حکومت های جهان است علمای اسلامی و دانشمندان به سهم خود در مورد ارتباط دین و سیاست البته تحقیقات و تتبعات زیادی کرده اند که برای وضاحت دین و سیاست از نگاه اسلام خوانندگان را به تتبع و تحقیق نوشته های دانشمندان اسلامی که در دانشنامه آزاد ویکی پدیا که به لسان های فارسی، عربی و انگلیسی در صفحه گوگل جهانی به نشر رسیده متوجه میسازم ولی نخست برای توضیح جدائی دین از سیاست به پس منظر دین و سیاست در جهان کمی تماس گرفته و بعد ارتباط دین و سیاست را از نگاه اسلام و نصرانیت و مسیحیت توضیح خواهیم نمود.

افلاطون سیاست را از نگاه فلسفی اداره امور مردم مینامد که بر مبنای فضایل، مکارم و حکمت بنا یافته باشد و در چنین یک حکومت حکما و فلاسفه به عنوان عقل جامعه در راس امور جامعه قرار بگیرند. هخامنشیان، در راس آن کورش بزرگ خود را صاحب فر، شان و شوکت و حکومت خویش را که از این رومنشا یافته از هورا مزدا می دانست هورا مزدا خدای یگانه ایرانیان باستان و زردشت است و هورامزدا است که انسان را به سبب کارهای خوب و زشت به بهشت و دوزخ میبرد.

ماکیاولی سیاست را استفاده از حیل، تزویر، قدرت و اسبِتداد می شناسد که برای رسیدن به این هدف بتواند بر مردم سلطه و حکومت کند و ابو نصر فارابی یکی از بزرگترین حکیم و فیلسوف اسلام است که وی رابه حیث سقراط دوم در جهان می شناسد سیاست را حاصل خدماتی میداند که حاکم باید با داشتن فضایل و اخلاق در جهت رسیدن جامعه به سعادت انجام میدهد و داکتر علی شریعتی در کتاب تاریخ ادیان خویش چنین مینویسد: "سیاست عبارت است از خود آگاهی انسان نسبت به محیط و جامعه و سرنوشت مشترک و زندگی مشترک خود و جامعه ای که در آن زندگی میکند".

شکل گیری اندیشه جدائی دین از سیاست ریشه تاریخی دارد که ابتدا از مغرب زمین شروع شد و در قرون وسطی عواملی که باعث شد دین از سیاست جدا شود سوه استفاده عظیم کلیساه و اربابان قدرت طلب بود که دین را به منظور استفاده شخصی خویش تعریف و تحریف کردند و تعریف های خود ساخته را با تعالیم حضرت عیسی مسیح به نفع خود تغییر دادند و شاهان و سرداران برای آنکه از گزند کلیساه در امان باشند به کلیساه باج میدادند و شاهان قرون وسطی نیز به نوبه خود با حمایت از کلیساه حکومت دنیوی و فاقد ارزش معنوی را بنام مسیحیت تشکیل دادند که باعث تمام جنایات، مصائب و عقب ماندگی جامعه شد، فساد گسترده کلیساه باعث آن شد که نهضت بزرگی را علیه کلیساه و پاپ رقم بزند بنا بر این عوامل

نهضت اصلاح دینی (پروتستانیزم) که بنیان گزار آن مارتین لوتر بود زمینه سکولاریزم را در اروپا پایه گذاری و به تدریج توسعه یافت. و شعار کلیسای (خدا، آسمان و ملکوت) بود به شعار (انسان، زمین و زندگی) تبدیل گردید و امروز ملت های کشورهای غربی وجود دین را به نفع اجتماع ندانسته و سعی و تلاش بخرچ دادند که دین را توسط قانون از بخش های جامعه و حکومت حذف کنند که در این راسته خیلی موفق هم شده اند.

جدائی دین از سیاست در کشورهای اسلامی :

دین اسلام یکی از ادیان توحیدی است و در تعریف دین بحث و جدال های فراوان حتی بین روحانیون وجود دارد که به دین تعریف های متفاوت داده اند، معنی لغوی دین خضوع، اطاعت، تسلیم و پاداش است اما معنای اصطلاحی آن مجموعه عقاید، اخلاق، قوانین و مقرراتی است که برای اداره امور جامعه انسانها باشد دین در تامین عدالت الهی می کوشد و هدف دین سعادت بشریت است.

روحانیون اسلامگرا سیاست را از دین مجزا ندانسته و حتی سیاست و دین را مکمل یکدیگر میدانند و طرفداران این دیدگاه معتقدند که دین با سیاست همگرایی دارد و دین را مجموعه قوانین الهی میدانند که بر اساس نیاز های دنیوی و اخروی انسان تشریع شده است و دین در تمام صحنه های سیاسی و اجتماعی حضور دارد و دینی که نتواند نیاز های دنیا و آخرت انسان ها را تامین کند ناقص است و پاره ای از اسلام گرایان از این هم فراتر رفته جدائی دین را از سیاست زاده افکار قوای استعماری میدانند و این گروه به این نظر اند کسانی که ادعا دارند دین از سیاست جدا است دلالت بر نا آگاهی وی از شناخت دین اسلام است. اما بر خلاف برخی از صاحب نظران و علمای اندیشمند اسلامی عدم دخالت دین در سیاست را توصیه نموده اند و ادعا دارند که دین با سیاست ارتباط ندارد و دین پاسخگوی نیازهای معنوی انسان است و در امور دنیوی دخالت نمی کند که از آن جمله علمای معاصر اسلام آیت اله سیدعلی سیستانی که در عراق، کشورهای خلیج، هند و آفریقا و بخصوص در میان قشر جوان شهرت زیادی دارد و مزید بر آن عبدالکریم سروش، فیلسوف نو اندیش و نظریه پرداز ایرانی مهدی بازرگان که با انقلاب اسلامی ایران همکاری داشت از عدم دخالت دین با سیاست حرف میزنند.

سکولاریسم ها عدم دخالت باورهای دینی و مذهبی را از امور حکومت جدا ادعا میکنند کلمه سکولار در زبان لاتین به معنی " این جهانی"، "دنیوی" که متضاد با واژه "دینی" و "روحانی" است و سکولاریسم در اواسط قرن نوزدهم در زبان انگلیسی بکار رفته است و تفکر سکولاریسم در عصر روشنگری اروپا توسعه یافت که اهداف آن بطور کل همان جدائی سیاست یا حکومت از باورهای دینی است.

عبدالکریم سروش در جامعه اسلام سکولاریسم را طوریکه غربی ها جدائی مطلق سیاست و دیانت را خواهان اند موافق نبوده و این نظریه را تعدیل کرده و سکولاریسم را بطور کل به دودسته تقسیم کرده "سکولاریسم سیاسی" و "سکولاریسم فلسفی". سکولاریسم سیاسی را حکومت فرادینی خوانده که باید نهاد دینی از نهاد دولت مجزا باشد ولی حکومت نسبت به تمام فرقه ها و مذاهب نگاه یکسان داشته باشد و تکرر و توسعه نهاد های دینی را به رسمیت بشناسد و نسبت به همه آنها بی طرف باشد. او علاوه میکند که سکولاریسم سیاسی رابه معنی جدا کردن حکومت از دین میداند و نه جدا کردن دین از سیاست باز هم

تکرار میکند که اگرچه معنی سکولاریسم نفی دخالت روحانیت در امور تعریف میشود ولی به معنی نفی دخالت دین نیست و در سکولاریسم سیاسی فرادینی کسی که معتقد به ارزش های دینی است خاطر جمع میشود که دین و ایمانش محفوظ خواهد ماند و حکومت به اعتقاد و عمل او تعرض نخواهد کرد و اظهار میدارد که با آمدن دیموکراسی و سکولاریسم سیاسی به دین و عمل دینداران لطمه وارد نخواهد شد. از طرف دیگر با آمدن دینداران دیموکرات مشی سیاسی غیر دینداران هم آسیبی نخواهد دید، یعنی همزیستی مسالمت آمیز در سایه یک نظام دیموکراتیک تحقق خواهد یافت و سکولاریسم فلسفی را معادل با بی دینی و عدم اعتقاد به دیانت میداند که نوعی از ماتریالیسم (ماده گرایی) است. که این نوع سکولاریسم با اندیشه دینی غیر قابل جمع است.

مهمترین دلیل سکولارها بر عدم مرجعیت دین در امور سیاسی اینست که دین ثابت و امور دینوی در تغیر است سکولارها استدلال میکنند که دین امری مقدس است و امور مقدس ثابت و بدون تغیر است در حالیکه دنیا دائمی در حال تغیر است و دین نمی تواند در اداره دنیا کار آیی و مرجعیت داشته باشد.

در طول تاریخ ثابت شده که در کشورهای اسلامی تفکر جدائی دین از سیاست بطور قطع وجود نداشته و این گرایش در هر زمان و مکان فرق کرده بطور مثال سلاطین، شاهان و زمام داران اسلام وقتی دم از جدائی دین از سیاست میزنند که نتوانند از استخدام و سوء استفاده دین بهره بگیرند ولی اگر دین و دینداری در خدمت آنها باشد و به نفع آنها عمل کند آنگاه دخالت دین در سیاست و حکومت نه تنها اشکالی نخواهد داشت بلکه حضور دین را واجب و بسیار ضروری در جامعه می دانند مثال بر جسته آنرا در زمام داری و استبداد امویان و عباسیان مشاهده میکنیم و حتی در زمان نه چندان دور انکشاف سیاسی مصر را دنبال کردیم که در اثر کودتای جنرال سیسی چنین گردید که نمایندگان مجلس بخصوص (ازهری - قبطی - سلفی) مصر از کودتای جنرال سیسی حمایت کردند و تنها کشوری که امروز در جدائی دین از سیاست تا اندازه موفق شده است دولت ترکیه است و اگر نهاد های دینی قوه و قدرت سیاسی را در یک کشور بدست گرفتند دین را با سیاست توأم دانسته و جز لایزالای یک دولت میدانند مانند حکومت اسلامی ایران (ولایت فقیه).

در اخیر به این نتیجه رسید که در هر دور زمان از دین و دینداری بخصوص در کشورهای اسلامی استفاده های ابزاری شده است و اگر دین در خدمت سیاسیتی باشد که حکومت را از چنگال جریانات استبدادی و استعماری خارج نماید آنگاه دین باید بطور کامل از سیاست و حکومت جدا شود و اگر دین و دینداری عامل استحکام سلطه آنها باشد و به خدمت آنها درآید در آن صورت باید دین بطور کامل در سیاست و حکومت دخالت نماید.

